

سوره مبارک «حدید» راهبردی به سوی ظهور

علی صبحی طسوجی^۱، مرضیه دارابی^۲

قم موسسه تدبر در کلام وحی
(*) nazaninzahra110@gmail.com

چکیده

سوره مبارک «حدید» در صدد ارائه راهبردی است در جهت رسیدن به ظهور حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه و در یک نگاه منسجم هدایتی به چهار دسته آیات تقسیم می گردد، که در این نوشتار هر دسته از آیات به صورت یک فصل مجزا مطرح شده و در پایان، از سیر هدایتی کل سوره جمع بندی و نتیجه گیری به عمل می آید. فصل اول سوره مشتمل بر آیات اول تا ششم است که یک بحث توحیدی است و مربوط به معرفی و افعال و اوصاف خداست. فصل دوم که شامل آیات هفتم تا پانزدهم سوره است، مردم را خطاب قرار می دهد. به این صورت که از آیه هفتم تا یازدهم دعوت به ایمان و انفاق می نماید و سپس از آیه دوازدهم وارد بیان صحنه هایی از قیامت می شود. عاقبت مومنان که نورانی اند و عاقبت منافقان که گرفتار ظلمات هستند و گفتگوی بین ایشان را به تصویر می کشد. علاوه بر آن مبتنی بر یک بشارت است و یک انداز؛ با هدف اینکه دستوراتی که در آیات قبل فرموده بود به انجام برسد. فصل سوم سوره که از آیه شانزدهم آغاز شده و تا آیه بیست و چهارم ادامه می یابد، با یک سوال شروع شده و در صدد ارائه بینش ها و تنظیم گرایش ها در جهت اثبات انفاق و پرهیز دادن از بخل است. فصل چهارم که فصل پایانی سوره است و از آیه بیست و پنجم تا آیه بیست و نهم می باشد، ابتدا می فرماید فلسفه ارسال رسل و انزال کتب به دلیل برپایی قسط است. سپس مصادیقی از سلسله ارسال رسولان الهی را برمی شمرد و به این نتیجه می رسد که در طول تاریخ، انسانها با افراط و تفریط باعث شدند که این هدف اجرایی نگردد. پس با خطاب قرار دادن مؤمنان، از ایشان می خواهد که با رعایت تقوای الهی و داشتن ایمان واقعی به رسول خدا زمینه ساز برپایی دولت قسط باشند. در کل سوره می فرماید: برای حرکت از توحید به سمت برپایی قسط و عدل، باید از گذرگاه ایمان و انفاق عبور کرد.

واژه های کلیدی: تفسیر منسجم هدایتی - تدبر - سوره حدید - ظهور - انفاق

مقدمه

سوره مبارک «حدید» سوره ای است که یک راهبرد اساسی در جهت آمادگی جامعه اسلامی برای رسیدن به ظهور حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه را ارائه می دهد و می خواهد شایستگی لازم را برای تحقق قسط و عدل ایجاد نماید.

^۱ مدرس حوزه و مدیرمسئول موسسه تدبر در کلام وحی

^۲ مدرس حوزه و دانشگاه، دانشجوی دکتری رشته علوم قرآن و حدیث

این سوره بخش مهمی از سبک زندگی قرآنی است که در یک نگاه کلی با یک راهکار اعتقادی عملیاتی، ما و جامعه اسلامی را به آن سمت سوق می‌دهد که آمادگی و شایستگی لازم را برای پذیرایی واقعی از قدوم مبارک مولایمان به دست آوریم. سوره‌ای که تا محقق نشود ما در مسیر انتظار، اندر خم یک کوچه‌ایم. به امید اینکه این تلاش کوچک بتواند تحولی در زندگی شیعیان منتظر ظهور بیافریند و گامی بزرگ در راه برپایی دولت قسط الهی باشد و مورد قبول حضرتش واقع گردد. ان شاء الله

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول: آیات توحیدی

سوره مبارک «حدید» از سوره‌هایی است که با تسبیح آغاز می‌گردد. اصطلاحاً به این سوره‌ها «مَسَبَّحات» گفته می‌شود. [۱] وقتی ابتدای سوره‌ای تسبیح می‌آید، فهمیده می‌شود که در فضای سخن سوره یعنی حالت نامطلوبی که باعث شده این آیات برای درمان آن نازل شود، مطالب، سخنان و توهمات وجود دارد که آمدن تسبیح و توحید در اول سوره را می‌طلبند. پس این فصل طلعه و مقدمه‌ای است برای مطالبی که قرار است در این سوره گفته شود. با دقت در فصلهای بعدی سوره مشخص می‌شود که چه چیزی باعث آمدن چنین مقدمه‌ای شده است. چهارچوب هدایتی سوره حدید، دعوت به ایمان و انفاق است. پس لازم است قبل از اینکه توهم نیازمند بودن خدا در سایه این دستورات برای کسی پیش بیاید، ذات مقدسش از این تهمت‌ها منزه گردد. [۲]

تسبیح:

تسبیح می‌گوید برای خدا آنچه در آسمانها و زمین است و او شکست ناپذیر و باحکمت است. تسبیح به معنای منزه داشتن است و منزه داشتن خدا یعنی که هر چیزی را که مستلزم نقص و حاجت و ناسازگاری با ساحت کمال او باشد از ساحت او نفی کنی و معتقد باشی که خدای متعالی دارای چنین صفات و اعمالی نیست. [۳] عالم خدا را از هر عیب و نقص و عجزی مبرا می‌داند و شهادت می‌دهد که خدا بی‌نیاز است. خدایی که خودش خالق همه آسمانها و زمین، درختان، جانوران، کوه‌ها، انسانها و تداوم بخش نسل انسانها و تأمین کننده روزی همه مخلوقات است آیا نیازمند جان بی‌مقدار و پول ناچیز ماست؟ اگر خوب نگاه کنید می‌بینید که او شکست ناپذیر و باحکمت است. راغب می‌گوید: «عزیز» کسی است که مقهور می‌کند و مقهور نمی‌شود «والعزیز الذی یقهر ولا یقهر» یعنی قدرت مطلق نفوذ ناپذیر است. [۴] و «حکیم» یعنی کسی که فعل او متقن و محکم است، آن قدر محکم است که هیچ چیز فعل او را فاسد نمی‌کند و نیز آن قدر متقن است که جای هیچ اعتراض کردنی در آن نیست. [۵] پس «حکیم» دانایی است که هیچ چیز بر او مخفی نیست. [۶]

خدا قدرت مطلق نفوذ ناپذیر و علم مطلق نفوذ ناپذیر است پس حقیقتاً سزاوار تسبیح است.

شرح صفت «عزیز»:

همه عالم با وجودش او را تسبیح می‌گویند چون: برای اوست فرمانروایی آسمانها و زمین، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر چیزی تواناست.

شرح صفت «حکیم»:

او اول و آخر است و آشکار و پنهان است و او به هر چیزی داناست. «الْأَوَّلُ» یعنی «لا أَوَّلَ قَبْلَهُ» نیست اولی قبل از او؛ و «الْآخِرُ» یعنی «لا آخِرَ بَعْدَهُ» نیست آخری بعد از او. «الظَّاهِرُ» یعنی «لا اَظْهَرَ مِنْهُ» آشکارتر از او نیست، «الْبَاطِنُ» هم یعنی «لا اَبْطَنَ مِنْهُ» هیچ چیز از او مخفی تر نیست. این چهار صفت در کنار هم یعنی صفت «محیط»، به این معنا که خدا به همه چیز احاطه مطلق دارد. [۷] به همین دلیل در آخر

آیه می فرماید: او به هر چیزی داناست یعنی به همه چیز احاطه دارد. علم یعنی احاطه عالم بر معلوم. [۸] خدای می فرماید: من محیط مطلق به همه عالم وجود هستم. اولی هستم که قبل ندارم، آخری هستم که بعد ندارم، ظاهری هستم که آشکارتر از من نیست و باطنی هستم که پنهان تر از من نیست پس به هر چیزی که در این عالم وجود دارد عالم هستم و این شرح صفت حکیم است.

بحث تا اینجا کلی است و برای اینکه باعث شود مردم به خدا ایمان حقیقی پیدا کنند، کفایت نمی کند؛ لذا در آیات بعد بحث را جزئی تر کرده و بیشتر توضیح می دهد:

شرح عبارت «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»:

او کسی است که آسمانها و زمین را در شش مرحله آفرید، سپس مستقر شد بر عرش. و این یعنی تسلط بر بام عالم. «عرش» بالاترین رتبه وجودی عالم است. [۹] و این به معنای جسمانی بودن این استقرار نیست. مثلاً کسی که در انتخابات ریاست جمهوری بتواند پیروز شود می گویند فلانی سکان اداره جامعه را در دست گرفت، در صورتی که اگر نگاه کنید نه سکانی وجود دارد و نه چیزی که سکان داشته باشد. پس «اَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» یعنی مسلط شد و این یعنی که خلق کرد و در کنترل گرفته است و در قبضه قدرت دارد.

شرح عبارت «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»:

می داند آنچه فرو می رود در زمین و آنچه خارج می شود از آن و آنچه نازل می شود از آسمان و آنچه عروج می کند در آن (را می داند). اینها را گفت که بگوید: و او با شماسست هر جا که باشید، و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. آن کسی که تمام جزئیات عالم را می داند به تمام جزئیات اعمال شما نیز عالم است و آن را می بیند. [۱۰] این مطلب، **خروجی اول** است. برای اوست فرمانروایی آسمانها و زمین. این قسمت تکرار آیه دوم است ولی در آنجا اشاره به مبدء بود، اینجا اشاره به مقصد است: و همه امور به سوی خدا باز می گردد. [۱۱]

داخل می کند شب را در روز و داخل می کند روز را در شب، یک معنای ظاهری اش این است که شب می آید و جای روز را می گیرد و روز هم جای شب را می گیرد؛ اما یک معنای علمی و دقیق ترش این است که شب داخل روز می شود و زمان روز کمتر و کمتر می شود و همین طور روز داخل شب می شود و زمان شب را کمتر و کمتر می کند. البته هر دو معنا می تواند درست باشد. [۱۲]

خروجی دوم:

و او دانا به درون سینه هاست. بین این عبارت و روز و شب چه ارتباطی وجود دارد؟ اگر دقت کنیم روز و شب برای ما به معنی روشنی و تاریکی است. در روشنی می توانیم همه چیز را ببینیم و وقتی هوا تاریک می شود نمی توانیم ببینیم یعنی روشنی و تاریکی نسبتی بین علم پیدا کردن یا نکردن ما ایجاد می کند و علم ما را کم و زیاد می کند. اما خدا می فرماید: همه چیز دست من است و من که شب و روز را خودم آفریدم، هرگز مقهور آنها نمی شوم. به خاطر همین خدایی که «بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» است یعنی آنچه آشکار است را می بیند همو آگاه به چیزهایی است که درون دلها پنهان کرده اید. آشکار و پنهان برای او فرقی ندارد. [۱۳]

پس از آیه چهارم تا ششم دو عبارت «وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» و «وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» را باز کرد تا به دو خروجی «وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» و «وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» برسد.

نتیجه اینکه این خدای قادر و عالم مطلق، هر کجا باشید با شماسست، هم اعمالتان را می بیند و هم از نیات باطنی شما آگاه است. [۱۴] از امام سجاد علیه السلام درباره توحید پرسیدند؛ حضرت فرمودند: خداوند متعال می دانست که در آخر الزمان

اقوامی می آیند که در مسائل تعمق و دقت می کنند، لذا سوره قل هو الله احد و آیات آغاز سوره حدید، تا علیم بذات الصدور، را نازل فرمود، پس هر کس ما و رای آن را طالب باشد هلاک می شود. [۱۵]

خدای بزرگ آیات شش گانه ابتدای سوره «حدید» و سوره «توحید» را نازل کرد برای ژرف اندیشان آخر الزمان. آنهایی که دغدغه دارند تا با تفکر و تدبیر در آیات الهی و عمل کردن به آنها وجود خویش را با حرکت تکوینی این عالم در مسیر کمال همراه نمایند. این آیات پایان معرفت توحیدی ممکن برای بشر است. از نظر عمق بینش توحیدی متضمن معارف عمیقی است که می تواند پاسخگوی تشنگان مسیر بندگی تنها قدرت مطلق حقیقی باشد.

جمع بندی:

این آیات با آوردن بحث تسبیح درصدد بستر سازی برای رسیدن به ایمان حقیقی است که دستور آن در آیات بعد خواهد آمد.

فصل دوم: دعوت به ایمان حقیقی (آیات ۷ - ۱۵)

امر به ایمان و انفاق:

این فصل با یک بیان امری آغاز می شود: ایمان بیاورید به خدا و رسولش. مخاطب «آمَنُوا» به قرینه عبارت «إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» در انتهای آیه بعد، کفار و مشرکین نیستند بلکه مؤمنین هستند و منظور از اینکه مؤمنین را امر به ایمان فرموده این است که آثار ایمان خود را در عمل ظاهر سازند. [۱۶]

و انفاق کنید از آنچه شما را درباره آن مستخلف و جانشین قرار داد یعنی مالی که اصالتاً مال خودت نیست. پس این مال را از کجا آوردی؟ مالک حقیقی که اجازه هر تصرفی را دارد کس دیگری است و تو فقط مالک اعتباری هستی! خدا که مالک حقیقی است اعتباراً آن را به تو داده که از آن انفاق کنی. تو نماینده خدا هستی در تصرف کردن در این مال. [۱۷] پس جمله «مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ» استدلال است برای دستور انفاق و خاصیتش این است که وقتی انسان متوجه باشد که این مالی که الان در اختیار اوست مال خودش نیست و از جانب خدا مأمور شده که در آن تصرف کند، سنگینی انفاق از روی دوشش برداشته شده و دل کندن از آن برایش آسان می گردد. [۱۸] و تعبیر به «مِمَّا» (از چیزهایی که ...) تعبیر عامی است که نه تنها اموال بلکه تمام سرمایه ها و مواهب الهی را شامل می شود. انفاق مفهوم وسیعی دارد که منحصر به مال نیست، بلکه علم و هدایت و آبروی اجتماعی و سرمایه های معنوی و مادی دیگر را نیز شامل می شود. [۱۹]

پس آن کسانی که ایمان آوردند از شما و انفاق کردند برای آنان اجر بزرگ است. حرف «فاء» در ابتدای این فراز، چون برای تفریع و نتیجه گیری است، با بیان عاقبت ایمان به همراه انفاق، در جایگاه تبشیر و تشویق به انفاق و در صدد انگیزه دهی بیشتر است. [۲۰] توصیف اجر به بزرگی، اشاره ای به عظمت الطاف و مواهب الهی، و ابدیت و خلوص و دوام آن است، نه تنها در آخرت که در دنیا نیز قسمتی از این اجر کبیر عائد آنها می شود. [۲۱]

توبیخ بر عدم ایمان:

این آیه می خواهد دستور «آمَنُوا» را پشتیبانی کند. یعنی همان ایمانی که دارای اثر است و با انفاق ظهور بیرونی پیدا کرده است. [۲۲] می فرماید: شما را چه شده که ایمان نمی آورید درحالی که پیامبر دعوت می کند شما را تا ایمان بیاورید به پروردگارتان. و این جمله حال است برای «لَا تُؤْمِنُونَ». «وَقَدْ أَخَذَ» هم حال است برای «وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ» یعنی حالی است در دل جمله حالیه دیگر. [۲۳]

^۱ «ان الله عز و جل علم انه يكون في آخر الزمان اقوام متعمقون فانزل الله تعالى: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» و الآيات من سورة الحديد، الى قوله: «علیم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك.»

فاعل «أَخَذَ» کیست؟ اگر خدا باشد این هم مثل قبلی می شود جمله حالیه دوم برای «لَا تُؤْمِنُونَ» اما اگر فاعل را پیامبر بگیریم حال می شود برای «يَدْعُوكُمْ». یعنی پیامبر از شما میثاق گرفته پس موظفید به حرفش گوش کنید و ایمان بیاورید چون تعهد داده اید. [۲۴] اگر واقعا مومن هستید چرا ایمان به خدا نمی آورید؟ آیا این جمله مبهم نیست؟ از آخر به اول اگر برویم اینگونه می شود: اگر مومن هستید پس چرا پای میثاقتان نمی ایستید و دعوت پیامبر را اجابت نمی کنید و ایمان نمی آورید؟؟

توضیح «اللّه» در آیه قبل:

این خدایی که از ایمان او سرباز می زنید کسی است که نازل می کند بر بنده خودش آیه های روشن را تا او (رسول) خارج کند شما را از تاریکی ها به سوی نور.

پس جایگاه رسول مشخص شد، چرا رسول شما را دعوت به ایمان می کند؟ چون خدا به او آیه ها را نازل کرده است تا بوسیله آنها شما را از تاریکی ها نجات دهد؛ و قطعا خدا نسبت به شما مهربان و اهل رحمت است.

در اینکه این آیه شریفه را با ذکر رأفت و رحمت خدا ختم کرد اشاره ای است به اینکه آن ایمانی که رسول خدا (ص) مؤمنین را به سویش می خواند در راستای خیر و صلاح آنهاست، چون تنها کسانی که از آن ایمان بهره مند می شوند خود آنها هستند، نه خدا از آن سودی می برد و نه رسولش، پس در این خاتمه آن ترغیب و تشویق بر ایمان و انفاق که در صدر بود تاکید شده است. [۲۵] نکته دیگر اینکه شاید بگویید که انفاق جان و مال خیلی سخت و خشن است و آیا راه بهتری برای تربیت انسانها وجود ندارد؟ در جواب باید گفت: خدا از روی رأفت و رحمتش می خواهد که شما رفع تعلق کنید. انفاق چیزی در عرض ایمان نیست بلکه روح و حقیقت ایمان است.

حالا ممکن است مخاطبی که خود را جزء مؤمنین می داند بگوید که درست است، رسول ما را دعوت به ایمان کرد ما هم ایمان آوردیم و «آمنّا» گفتیم، پس مشکل کجاست؟

توضیح کیفیت ایمان حقیقی:

«وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»

«أَلَّا» ترکیب «أَنْ لَا» است و «أَنْ تفسیریه» می باشد. یعنی درواقع این عبارت تفسیر «مَا لَكُمْ أَلَّا تُؤْمِنُونَ» است. یعنی اگر واقعا مؤمن هستید چرا انفاق نمی کنید؟ ایمان واقعی از نظر خدا یعنی انفاق. کسی در پیشگاه خدا مؤمن محسوب می شود که هر وقت گفت: با جان و مال به میدان بیا، بگوید: «لبیک!». اینکه بگوید: من مؤمنم، نمازم را اول وقت می خوانم و روزه هایم را می گیرم... به تنهایی برای داشتن ایمان حقیقی کافی نیست. واجبات دینی لازم الاجراست، اما هر وقت رسول خدا (ص) گفت: به میدان بیایید، باید همه بیایند! اگر پیامبر شما را دعوت به انفاق کرد و شما اجابت نکردید یعنی دعوت به ایمان را اجابت نکردید، چون از شما میثاق گرفته که هر وقت دعوتتان کرد اجابت کنید؛ به همین خاطر است که می فرماید: خدا رسولش را فرستاده تا شما را از ظلمات درآورد و به سمت نور ببرد و این انفاق است که چنین می کند و شما فقط با انفاق است که می توانید از تاریکی ها خارج شوید و به نور برسید. لذا با یک بیان تویخی می فرماید: شما را چه شده که در راه خدا انفاق نمی کنید؟ در حالیکه برای خداست میراث آسمانها و زمین! همه این چیزهایی که نگه می دارید و انفاق نمی کنید اول مال خدا بوده و در آخر هم برای خدا می ماند.

عبارت «وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» جمله حالیه در موضع تعلیل است [۲۶] و اضافه میراث به آسمانها و زمین اضافه بیانیه است، یعنی می خواهد بفرماید: آسمانها و زمین با آنچه در آن دو است همان میراث است، پس آنچه خدا در آسمانها و زمین خلق کرده و صاحبان عقل چون انسان آنها را ملک خود پنداشته ملک خداست. همه انسانهای روی زمین فانی می شوند و آنچه می ماند همه از آن خداست. [۲۷]

ایجاد انگیزه برای انفاق:

حالا برای اینکه انگیزه پیدا کنیم برای انفاق، خدا تذکری می دهد نسبت به برتری و فضیلت پیش دستی کردن در آن: [۲۸]

«لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ أُولَئِكَ أَكْبَرُ مِنْ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتِلُوا»

کلمه «استواء» که مصدر فعل «لَا يَسْتَوِي» است به معنای همان تساوی معروف است، می خواهد بفرماید: بین این دو طایفه تساوی نیست، و این دو طایفه عبارتند از:

۱- کسانی که قبل از جنگ انفاق کردند، و در جنگ شرکت هم جستند. ۲- کسانی که بعد از پایان جنگ انفاق کردند و قتال نمودند. [۲۹]

این آیه در صدد آسیب زدایی از انفاق در زمینه تسویف در آن است. یک فتحی وجود دارد، که این فتح یک قبلی دارد و یک بعدی. فتح یعنی گشایش و باز شدن گره. [۳۰] یکی از مصادیق «فتح» در این آیه شریفه فتح مکه است ولی بهتر است «ال» را در اینجا «ال» جنس بگیریم که در آن صورت نشان می دهد که مطلق فتح منظور می باشد. [۳۱] آن کسانی از شما که انفاق کنند قبل از باز شدن گره (یعنی گرهی به کار اسلام افتاده که الان این انفاق شما کمک می کند به باز شدنش) و قتال کنند (که نشان می دهد انفاق به مال و جان هر دو منظور است) مساوی نیستند با دیگری که بعد از باز شدن این گره انفاق و قتال کردند و ایشان به مراتب درجه شان نزد خدا بالاتر است.

در واقعه عاشورا دو تا خون ریخته شد، عده ای قبل از شهادت امام جان و مالشان را در راه ولی خدا فدا کردند و عده ای بعد از شهادت امام. حالا مقایسه کنیم: ۷۲ نفر به ندای «هل من ناصر» امام قبل از شهادتش «لبیک» گفتند و بعد از عاشورا هزاران نفر به خونخواهی امام به پا خواستند و همه به شهادت رسیدند، اما خون همه آنها به اندازه یکی از شهدای کربلا تاثیر گزار نبوده است! البته خدا می گوید: ما هر چه باشد می خریم و به همه وعده نیکو می دهد و اگر کسی عذر داشته یا توجیهی داشته بر عدم همراهی، خدا آگاه است و همه را می داند.

اما مشکل اینجاست که می توانستند سر وقت بروند و نرفتند! شما این گونه نباشید. این جان و مال را برای چه زمانی ذخیره کردید؟ تا خوب می خردن بیایید بفروشید! می خواهید از قیمت که افتاد تازه به فکر فروشش بیفتید؟ آدم عاقل برای معامله پرسود وقت کشی نمی کند چون اگر بکند کلاه سرش می رود.

مؤمن زیرک است. زرنگ باشید! در مسیر توحید گرهی به کار اسلام افتاده که اجابت دعوت رسول و جان و مال مؤمنان را می طلبد. او «هل من ناصر» بگوید و مؤمنان «لبیک»!

ندای «هل من ناصر» او در حقیقت دعوت به ایمان است ولی مؤمنان ظاهربین، دعوت او را دعوت به ایمان نمی دانند! گمان می کنند که اقرار به زبان برای ایمان داشتن کافی است و اجابت دعوت را برای صدق ایمان واجب نمی دانند؛ و این در صورتی است که تا اجابت نکنند به ایمان و نور نخواهند رسید و خدا به اجابت ایشان نیازی نداشت و از روی رافت و رحمت باز شدن گره را به دست ایشان مقرر فرموده بود، تا آنان از ظلمت خارج شوند و به نور برسند.

در چنین شرایطی دلخوش کنندگان به ایمان ظاهری رسول را با دعوتش تنها گذاشته اند و به میثاقش پشت کرده اند، تعهدشان را به حضور در رکاب ولی خدا و بذل مال و جانشان از یاد برده اند و زمان را دارند از دست می دهند.

خدا می گوید: بجنید تا کی می خواهید دست دست کنید؟ به وسعت یک تاریخ است که دارید زمان را از دست می دهید! یک روز و دو روز نیست، یک فتح و دو فتح نیست، همیشه دیر می فهمید و دیر می جنید! به خاطر همین است که همیشه عقید و آن آرمانی که خدا می خواهد محقق نمی شود.

تبشیر در راستای بیان انگیزشی قبل:

کیست آن کسی که قرض بدهد به خدا قرض نیکو!

این نهایت کرامت و مهربانی خداست. جان و مال را خودش داده حالا که بذل آنها را می خواهد می گوید: قرض بده پس می دهیم! نه اینکه به اندازه همان، بلکه خدا «فَيُضَاعِفُهُ لَهُ» می کند. چون این فعل مضارع آمده است منظور این است که پیوسته دارد دو برابر می کند «وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» و برای او اجری گرانقدر است.

راستی تعبیر عجیبی است خدایی که بخشنده تمام نعمتها است، و همه ذرات وجود ما لحظه به لحظه از دریای بی پایان فیض او بهره می گیرد و مملوک او است، ما را صاحبان اموال شمرده، و در مقام گرفتن وام از ما برآمده، و بر خلاف وامهای معمولی که عین همان مقدار باز پس می دهند، او چندین برابر، گاه صدها و گاه هزار برابر، بر آن اضافه می کند و علاوه بر اینها وعده «اجر کریم» که پاداشی است عظیم که جز خدا نمی داند نیز می دهد. [۳۲]

اینجا نقطه تلاقی «آمَنُوا»، «مَا لَكُمْ لَا تُمِنُونَ» و «انْفِقُوا» و «مَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا» است و می خواهد خروجی این دستورات را بگیرد که حالا که اینها را گفتم پس بیایید و عمل کنید و انگیزه دهی هم می کند.

ظرف اجر کریم:

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» معنای آیه این است که: هر کس قرضی نیکو به خدا بدهد اجری کریم دارد، در روزی که می بینی دارندگان ایمان به خدا از مرد و زن نورشان پیشاپیش جلوتر از آنان و به آن سوی که سعادت آنان آنجاست می دود. «بِأَيْمَانِهِمْ» یعنی پرونده اعمالشان را بدست راستشان داده می شود [۳۳]، اما اگر بخواهیم ترجمه دقیق تری داشته باشیم با توجه به آیات سوره مبارک انشقاق باید بگوییم که دلیل این که نورشان پیش رو و در سمت راستشان به سرعت حرکت می کند این است که نامه های عملشان را از این دو سو به آنها می دهند و در دو سو نور می دهد یعنی از روبرو و طرف راست و این شعار آنها و نشانه سعادت و رستگاری آنهاست. و هر گاه آنها را به بهشت ببرند و بر صراط بگذرند این نور همراهشان حرکت می کند. [۳۴]

«بُشِّرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا» این قسمت از آیه حکایت بشارتی است که در روز قیامت به مؤمنین و مؤمنات می دهند و دهنده آن ملائکه است، که به دستور خدای تعالی و تقدیر او می گویند: بشارتتان امروز جناتی است که از دامنه آنها نهرها جاری است، و شما در آن جاودانید. و مراد از بشارت مژده خوشحال کننده است، که در آیه همان بهشت است. [۳۵] نورشان در جلو و سمت راستشان است. این نور چیست؟ یک نگاهی که به آیات قبل بیاندازیم می بینیم که در آیه نهم فرمود: «لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» معلوم می شود اینها کسانی هستند که دعوت رسول خدا(ص) را به اتفاق اجابت کردند. [۳۶] «ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» این است رستگاری بزرگ. «هُوَ» ضمیر فصل است [۳۷] و انحصار را می رساند و نشان می دهد که عده ای چیزهای دیگر مانند غوطه خوردن در نعمات دنیا و خوشگذرانی را خوشبختی می دانند.

انذار از عاقبت کسانی که دعوت رسول را اجابت نکنند:

روزی که مردان و زنان منافق به مؤمنان می گویند: به ما مهلت دهید تا از نور شما شعله ای بگیریم. التماس می کنند به مومنین از نورتان به ما بدهید ولی گفته می شود برگردید پشت سرتان و التماس نور کنید.

«وَرَأَوْكُمْ» یعنی دنیا. به دنیا برگردید و از آنجا نور به دست آورید زیرا ما در آنجا کسب نور کردیم. [۳۸] چون نور امروز که روز قیامت است یا از اعمال است، و یا از ایمان، و شما در دنیا نه ایمان داشتید و نه عمل. [۳۹] التماس نور در دنیاست نه اینجا!

اما از آنجایی که منافقان فکر می کنند باید به پشت سرشان برگردند، بر می گردند و بین ایشان دیواری کشیده می شود. اما این دیوار در هم دارد و این، در حقیقت تشبیهی است از حالی که منافقین در دنیا داشتند، چون منافقین در دنیا با مؤمنین اتصال و ارتباط داشتند (و مانند کفار یکسره رابطه خود را با مؤمنین قطع نکرده بودند) و با اینکه با مؤمنین ارتباط داشتند، در عین حال با حجابی خود را از مؤمنین پنهان کرده بودند، (یعنی واقعیت خود را پنهان کرده بودند، و مؤمنین حتی احتمال هم نمی دادند که این افراد ظاهر الصلاح گرگانی در لباس میش بوده باشند) و علاوه بر این که در و دیوار مذکور وضع دنیایی

منافقین را ممثل می کند، این فایده را هم دارد که منافقین از آن در، وضع مؤمنین را می بینند و بیشتر حسرت می خورند و سر انگشت ندامت می گزند. [۴۰]

داخلش رحمت است و پشتش عذاب است. «مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ» نشان می دهد که بخاطر خود این دیوار عذاب می کشند. و اینکه دیوار مذکور داخلش که به طرف مؤمنین است طوری است که مشتمل بر رحمت است و ظاهرش که به طرف منافقین است مشتمل بر عذاب است، با وضعی که ایمان در دنیا دارد مناسب است، چون ایمان هم در دنیا نظیر همان دیوار آخرت، برای اهل اخلاص از مؤمنین نعمت و رحمت بود، و از داشتن آن شادی و مسرت می کردند و لذت می بردند، و همین ایمان برای اهل نفاق عذاب بود، از پذیرفتنش شانه خالی می کردند و اصلاً از آن ناراحت و متنفر بودند. پس دیوار مذکور تجسم ایمان در دنیا است، که برای متحصنین به آن حصن، رحمت و برای کسانی که خارج آن حصن بودند عذاب و نفرت است. [۴۱]

فریاد بر می آورند که مگر ما در دنیا با شما نبودیم؟ مگر در یک شهر و یک کوچه نبودیم؟ می گویند بله ولی شما به دلیل نفاقتان خودتان را دچار فتنه و مشغول دنیا کردید. [۴۲] هر چه گفتند: «هل من ناصر» گفتید: فردا و این یعنی امروز و فردا کردید. [۴۳] تا اینکه به شک افتادید چه نیازی هست که ما جان و مالمان را بدهیم، دیگران بدهند! آرزوهای دور و دراز شما را فریفت. تا جایی که فرمان خدا یعنی مرگ رسید اما در حالی رسید که شیطان شما را به خدا مغرور ساخته بود.

«الْفُرُورُ» می شود هم به معنای دنیا باشد و هم شیطان باشد با ابزار دنیا. [۴۴] «عَرَّكُم» یعنی در چشمتان برق زد و شما را به خودش جلب کرد و از الله غافل کرد. یعنی جلب شدن به دنیا و دور شدن از خدا.

بر اساس این آیه معنی منافقان در اینجا غیر از منافقان در سوره «منافقون» و «حشر» است.

فکر کردند با یک «آمَنَّا» می توانند مؤمن باشند و با یک ایمان ظاهری می توانند هم در دنیا نان این ایمان را بخورند هم در آخرت! در صورتیکه هرگز چنین نیست. پس: امروز از شما فدایی گرفته نمی شود. اینجا مثل دنیا نیست که بتوانید با دادن رشوه جرم خود را بخرید و شما نمی توانید از این راه خود را از عذاب خلاص کنید، چون راه نجات یافتن از هر گرفتاری یا دادن عوض است، که انسان بدهد و خود را از گرو آن عذاب درآورد، و یا پارتی و یاری یاوران است که شما هیچ یک را ندارید، اولی را با جمله «فَالْيَوْمَ لَا يُوْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ» نفی کردند، و دومی را با جمله «مَأْوَاكُمُ النَّارُ». [۴۵]

روزی خواهد رسید که این انسان حاضر است تمام هستی اش، فرزندان، همسرش خانواده و قبیله اش و همه انسانهای روی زمین را قربانی کند که از عذاب نجات یابد اما هرگز در آن روز فدیة ای از کسی پذیرفته نمی شود. [۴۶] «وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا» نشان می دهد که خدا می خواهد بفرماید: شما دیگر احساس همراهی با مؤمنان نداشته باشید شما دیگر جزء کافران شده اید. [۴۷]

فقط در حدی مؤمن هستید که جسدتان را بشورند و در قبرستان مسلمانان بگذارند. اگر خواستید ازدواج کنید قبول کنند و نگویند نجس است و سر سفره ات بنشینند؛ ایمان به زبان همین قدر می ارزد و نه بیشتر! ایمان زبانی بُردش فقط دنیا است و با پایان دنیا تمام می شود.

مأوای شما آتش است پس بروید در آتش آرامش بگیرید و آن مولای شماست و چه بد بازگشتگاهی است و چه بد معامله کردند.

فریاد مولای مولای سر می دهند و از خدا کمک می خواهند اما غافلند از اینکه ولایت الله با اجابت رسول است وقتی اجابت نکردی، مولای شما خدا نیست بلکه آتش است. همین یک جمله تحملش از همه آتش سخت تر است. دوست دارند در پیشگاه خدا به سجده بیفتند اما حسرت آن سجده ای که نمی توانند بکنند از همه جهنم سخت تر است.

حکم زنان در انفاق:

یک نکته ای که باید در این آیات و آیات فصل بعد به آن توجه کنیم این است که زنان را هم به مردان اضافه کرده است؛ به این دلیل که زنان نگویند انفاق مختص مردان است و خود را از این فیض محروم کنند. انفاق به مال و جان جنسیت ندارد و همه مؤمنین باید رسول خدا(ص) را در این دعوت اجابت کنند. خانمی که همسر است، دختر است، زن است، نصف کار با او است. هم در بُعد منفی: «إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ» (سوره تغابن/آیه ۱۴) بعضی ها زنجیر پای شوهرانشان می شوند. «تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ... وَأُمْرَأَتُهُ حَمَلَةَ الْحَطَبِ» (سوره مسد، آیه ۴) یا پشتیبان وی در جنگ با خدا و رسول می شوند؛ و هم در بُعد مثبت: مرد اگر در میدان است مادر یا همسر مجاهدی پشت سرش است. از دامن زن مرد به معراج رود. اینکه فرمودند «جِهَادُ الْأَمْرَاءِ حَسَنُ التَّبَعْلِ» [۴۸] منظور تر و خشک کردن ظاهری و شام و نهار دادن و خوب چراندن شوهر نیست بلکه علاوه بر آن باید کاری کند که همسرش همیشه پای رکاب ولی خدا باشد.

جمع بندی:

تا اینجا فصل دوم تمام می شود و آیات این فصل آمده اند تا بر پایه معرفت توحیدی که فصل اول ایجاد کرد دعوت به ایمان و انفاق را بیان کند بدین صورت که ایمان حقیقی همان انفاق است و انفاق، اجابت دعوت رسول است و اگر اجابت کنید از ظلمات به نور خواهید رسید و سپس در دامنه آن دعوت برای ایجاد انگیزه بیشتر، تبشیر و انذار آورد. دقت کنید که اگر می خواهیم حقیقتا به این آیات عمل کنیم، باید برویم به آن سمت که دل به دنیا ندهیم. فضا را برای توجیه باز نکنیم. پای توجیه اگر به وسط بیاید، یک شکم می خورد، ده شکم هم ذخیره می کند و می گوید شاید فردا نیاز پیدا کنم! و اگر بگویند کسی هست که هیچ ندارد بخورد! جواب می دهد: او را هم خدا روزی بدهد. من که خدای او نیستم. «أَنْطَعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ»؟ (سوره یس/آیه ۴۷)

بیاییم حقیقتا اهل انفاق شویم. سخت است ولی اگر سخت نبود تا این اندازه ارزش و ثمره نداشت. چون کلید رسیدن به همه چیز انفاق است. اگر بگویند حرف اصلی قرآن در یک کلمه چیست؟ در بُعد معرفتی باید بگوییم: توحید و در بُعد رفتاری باید بگوییم: انفاق.

اول و آخر دین همین است. اینکه خدا را باور کنی و به خاطر او از دنیا بگذری! کسی اگر این گونه بود واصل است. می شود همان: «موتوا قبل ان تموتوا». [۴۹]

اگر می بینیم در جبهه ها افرادی بچه سال، راهی را که دیگران ده ها سال طول می کشد تا بروند، گاهی یک شبه طی می کنند، به خاطر این است که از همه تعلقات دنیا دست کشیدند. پا روی همه چیز گذاشتند، اما به همه چیز رسیدند! در این راستا این فصل از سوره مبارک «حدید» در یک اقدام هدایتی مؤمنان را مورد خطاب قرار می دهد که: «ای مؤمنان! دعوت رسول را بشنوید و حقیقتا به خدا ایمان بیاورید و در راه او انفاق کنید تا از ظلمات رها شوید و به نور برسید. در این صورت است که فردای قیامت، نورانی و رستگار خواهید بود. مبادا در روز موعود، در جرگه منافقان ظلمت زده به جهنم درافتید.

فصل سوم: آسیب زدایی از انفاق (آیات ۱۶ - ۲۴)

تا اینجا سوره در پی طرح مباحث توحیدی و دعوت به ایمان حقیقی با انفاق دیدیم که مطلب کاملی بیان شد. اما چرا سوره تمام نشده و ادامه می یابد؟

لحن استفهامی و توبیخی آیات نشان می دهد که گویا مؤمنین به این آیات توجهی ندارند و عمل نمی کنند، چرا که دلپاشان سخت شده است و نرمی مورد نیاز برای پذیرش حق را ندارد. زمینه فسق و نافرمانی نسبت به این دعوت الهی، فراهم است. برخی بخل می ورزند و دیگران را نیز به بخل دعوت می کنند. [۵۰]

پس لازم است که در دو طبقه مفهومی و مصداقی عمل جراحی بر روی دل‌های مؤمنین انجام شود تا آمادگی پذیرش این دستورات و عمل به آنها را پیدا کنند.

فاز اول: اثبات انفاق

لایه اول: مفهومی

ایجاد انگیزه با بیان توبیخی بر عدم خشوع دل‌های مؤمنین:

آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های مؤمنین به یاد خدا و آنچه که از حق نازل شده خاشع گردند؟ و مانند اهل کتاب نباشند؟ از تقابل بین این دو جمله روشن می‌شود که اهل کتاب قلبشان در برابر ذکر خدا و در برابر فرامین الهی خاشع نبود. در نتیجه: پس طولانی شد بر آنها آمد و در نتیجه دل‌های آنان سخت شد. «آمد» به معنای سرآمد و انتهای یک بازه زمانی است. راغب می‌گوید: فرق بین «زمان» و «آمد» این است که زمان عام است ولی «آمد» به معنای زمان خاصی است، آمد عبارت است از لحظه‌ای که عمر و مهلت چیزی به سر می‌رسد، ولی زمان به معنای از آغاز تا انجام عمر آن است. [۵۱] معنای «آمد» در این سوره، از فصل بعد فهمیده می‌شود. آنجا که می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» آخر این زمان، برپایی دولت قسط است که در ادامه آیات می‌رسد به اینجا که: «... وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» تشابه این دو فراز از آیات شانزدهم و بیست و چهارم نیز مستندی بر این مدعاست.

خاشع نبودن دل‌های اهل کتاب در برابر حق باعث شد که تحقق وعده الهی که همان برپایی دولت قسط بود در مورد اینها به طول بیانجامد در نتیجه دل‌هایشان سخت شد و بسیاری از ایشان نافرمان شدند. [۵۲] سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که آیا سنگ شدن دل‌ها همان عدم خشوع نیست؟ در جواب باید بگوییم که این یک سیر است که از عدم خشوع شروع می‌شود و به سخت شدن دل می‌انجامد و در آن صورت است که کسی که به این مرحله برسد فاسق است و از خط انبیا و رسل الهی خارج شده است.

حال این سوال توبیخی خدا، تلنگری است برای مؤمنان که: آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های شما که خودتان را برتر از اهل کتاب می‌دانید و ایشان را بر عملکردشان در برابر اولیاء الهی شماتت می‌کنید، در برابر این ذکر خاشع شود و این مسیر سقوط را تکرار نکنید؟ [۵۳]

ایجاد بینش:

اما چرا دل‌ها تکان نمی‌خورد؟ عقبه فکری مسموم است و باید درمان شود. لذا در ادامه آیات با یک بیان بینشی وارد یک سیر هدایتی در جهت درمان این درد می‌شود:

بدانید که خدا زنده می‌کند زمین را پس از مرگش!

این چه ربطی به خشوع دل دارد؟ هم در مبدا ربط دارد و هم در مقصد. مبدأ این است که این عبارت حقیقتی است از حیات پس از مرگ که خدا به یک صورت عینی و محسوس در برابر دیدگان بشر قرار داده است. هر سال خدا زمین مرده را زنده می‌کند. این زنده شدن زمین را برای شما نشانه قرار دادیم که اگر عقلتان را به کار بیاندازید متوجه آن خواهید شد. این نشانه آن است که مرگ در این دنیا نشانه پایان نیست. بعد از مرگ دوباره زنده شدن است.

پس نکته اول اینکه اگر شما به زنده شدن هر ساله زمین بعد از مرگش دقت کنید که یک نمونه عینی از حیات پس از مرگ است باعث می‌شود دل‌های شما سخت نشود. علم به حیات پس از مرگ نتیجه اش خشوع دل است. [۵۴] اما نکته دوم آیا قلب‌های شما از زمین مرده هم سخت تر است؟ خدایی که می‌تواند به این راحتی زمین مرده را زنده کند آیا نمی‌تواند قلب‌های مرده شما را زنده کند؟ اگر واقعا شما با انصاف به سخن خدا توجه کنید و دلتان را در معرض تابش انوار الهی قرار دهید، آیا

تصور کردید باز هم تاثیری ندارد؟ خیر بلکه بدانید که همان خدایی که زمین مرده را زنده می کند دل‌های شما را هم می تواند زنده کند پس دست به دامن او باشید. [۵۵]

در برخی احادیث از امام صادق علیه السلام آمده است که مقصود از این آیه، (زنده شدن زمین به وسیله‌ی) عدل بعد از ستمکاری است. [۵۶] و در حدیث دیگری از امام باقر علیه السلام روایت شده که مقصود آن است که زمین به وسیله‌ی کفر مردم می‌میرد و قائم (آل محمد «عج») آن زمین را بعد از مرگش زنده می‌سازد. [۵۷] این روایات مؤید مطلب قبل که درباره معنای «امد» گفتیم نیز هست. بدین صورت که هدف غایی از بیان همه این مطالب هدایتی و تربیتی، رسیدن به سرآمد زمان، یعنی برپایی دولت قسط است.

در آیه ۱۶ قلب و دل، در آیه ۱۷ فکر و اندیشه و در این آیه رفتار و کردار انسان مطرح شد، بنابر این در تعلیم و تربیت، شیوه گام به گام لازم است، در آیه ۱۶، کلام با سؤال مطرح می‌شود، «أَلَمْ يَأْنِ» در گام بعد سخن از آمادگی روحی و خشوع دل‌هاست، در گام بعد سخن از علم و تعقل و در این آیه، طرح مسأله با قاطعیت است.

اگر می خواهید راه خشوع را بروید راه این است: باید با انفاق صدق ایمان خودتان را اثبات کنید. «مصدق» از ماده «صدق» است و به همین معناست. انفاق مالی را هم به این دلیل «صدقه» می‌گویند چون صدقه دهنده با این عمل خویش دارد به خدا صدق ایمان خویش را ثابت می‌کند.

«مصدق» اسم فاعل است و نشان می‌دهد که این شخص سیره اش صدقه دادن است نه اینکه یک بار و دو بار این کار را انجام داده باشد. اصل دو کلمه «مصدقین» و «مصدقات» که هم حرف صاد در آنها تشدید دارد، و هم حرف دال، در اصل متصدقین و متصدقات، و از باب تفعّل هستند. [۵۸]

«مصدقین و مصدقات» همان‌هایی هستند که به خدا قرض نیکو می‌دهند. خدا هم برای آنها چندین برابر می‌کند و هرگز کسی در این راه خسارت نمی‌کند و برای آنها اجری گرانقدر است.

لایه دوم: مصداقی

ایجاد انگیزه با تبشیر و انذار:

در دامنه این راهکار عملی برای رسیدن به خشوع دل، یک تبشیر و انذار هم می‌آورد تا در تکمیل ایجاد معرفت و بینش، انگیزش هم ایجاد کند: کسانی که ایمان آوردند به خدا و پیامبرانش آنها همان کسانی هستند که صدیق اند یعنی نهایت صدق ایمانشان را ثابت کرده اند. «صدیق» صیغه مبالغه از «صدق» است. [۵۹] حضرت علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرمایند: مراد از «صدیقین» کسانی هستند که ملکه صدق در گفتار و کردارشان سرایت کرده، در نتیجه آنچه می‌گویند انجام هم می‌دهند، و آنچه می‌کنند می‌گویند. [۶۰]

و چون «صدیق» هستند «شهداء» هم هستند. «شهدا» یعنی کسانی که در پیشگاه خدا از آنها به عنوان شاهد استفاده می‌شود. «شهادت» گاهی به معنای این است که به اعمال مردم گواهی می‌دهند [۶۱]، اما یک معنای دیگر هم دارد، و آن اینکه در صحرای محشر که مردم را به صف کرده اند و از ایشان نسبت به عدم انفاق و اثبات راستی ایمان سوال می‌کنند ایشان بهانه تراشی کرده و می‌گویند: ما دوست داشتیم انفاق کنیم اما نمی‌شد! در این حال است که خدا صدیقون را حاضر کرده و به مردم نشان می‌دهد که ببینید این‌ها هم مثل شما در دنیا زندگی می‌کردند پس می‌شد، ولی شما نخواستید. خدا این «صدیقون» را به عنوان «شاهد» و معیار برای عمل دیگران معرفی می‌نماید. [۶۲] آنها کسانی هستند که نزد پروردگارشان است برای آنها اجرشان و نورشان. این نور همان نوری است که در آیات قبل به آن اشاره فرموده بود که با انفاق مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور خارج می‌نمود.

اما نقطه مقابل این افراد چه کسانی هستند؟ کسانی که کفر ورزیدند و تکذیب کردند آیه‌های ما را آنها اهل دوزخ هستند.

«کفر» در این سوره به معنای نقطه مقابل همان تعریفی از «ایمان» است که در فصل دوم بیان فرمود. یعنی افرادی که در ظاهر مدعی ایمان هستند اما به حقیقت ایمان خویش که انفاق است عمل نمی کنند.

ایجاد بینش:

«اعلموا» در آیه هفدهم ایجاد معرفت و بینش نسبت به معاد و حیات آخرت بود و در این مرحله خدا با تکرار آن می خواهد در تکمیل آن بحث، درباره حیات دنیا بینش بدهد:

بدانید که حیات دنیا بازیچه و سرگرمی و تجمل و فخرفروشی و زیاده نمایی در اموال و اولاد است. کلمه «لعب» به معنای بازی نظامداری است (که دو طرف بازی به نظام آن آشنایی دارند، مانند الکدولک و نظایر آن) که اطفال به منظور رسیدن به غرضی خیالی آن را انجام می دهند. و کلمه «لهو» به معنای هر عمل سرگرم کننده ای است که انسان را از کاری مهم و حیاتی و وظیفه ای واجب باز بدارد. و کلمه «زینت» به اصطلاح علم صرف «بنای نوع» است، یعنی می فهماند که مثلاً فلانی به نوعی مخصوص خود را آراسته، و «تفاخر» به معنای مباهات کردن به حسب و نسب است. و «تکاثر در اموال و اولاد» به این معنا است که شخصی به دیگری فخر بفروشد که من مال و فرزند بیشتری دارم. [۶۳] شیخ بهایی ذیل این آیه بیان جالبی دارند. ایشان می گویند: اینها احوالات انسان در مراحل مختلف زندگی است به این صورت که در کودکی لعب است، در نوجوانی لهو است، در جوانی زینت، در میانسالی تفاخر و در کهنسالی تکاثر است. چون تا کودک است حریص در لعب و بازی است، و همین که به حد بلوغ می رسد و استخوان بندیش محکم می شود علاقه مند به لهو و سرگرمی ها می شود، و پس از آنکه بلوغش به حد نهایت رسید، به آرایش خود و زندگیش می پردازد و همواره به فکر این است که لباس فاخری تهیه کند، مرکب جالب توجهی سوار شود، منزل زیبایی بسازد، و همواره به زیبایی و آرایش خود پردازد، و بعد از این سنین به حد کهولت می رسد آن وقت است که دیگر به اینگونه امور توجهی نمی کند، و برایش قانع کننده نیست، بلکه بیشتر به فکر تفاخر به حسب و نسب می افتد، و چون سالخورده شد همه کوشش و تلاشش در بیشتر کردن مال و اولاد صرف می شود. [۶۴]

«کفار» در اینجا به معنای افراد بی ایمان نیست، بلکه به معنای کشاورزان است، زیرا اصل معنی «کفر» به معنی «پوشاندن» است، و چون کشاورز بذر افشانی کرده و آن را زیر خاک می پوشاند از این رو به او «کافر» می گویند. [۶۵] مثل حیات دنیا مانند بارانی است که کشاورزان از دیدن رویش پس از آن متعجب می شوند و می گویند: عجب بارانی! اما سپس پژمرده می شود پس می بینی آن را که زرد شده سپس خشک می شود. چرا خشک می شود؟ چون همان بارانی که با آن عظمت نازل شده بود و مایه سبزی و خرمی آن بود، بخار شده و به آسمان باز می گردد. دنیا هم مانند همین است. اگر آبادانی در دنیا می بینی از عالم بالا آمده و به همان جا هم باز می گردد. فقط آمده چند صباحی سرسبزی و جلوه ایجاد کند و برود. این همان دنیای فریبای فانی است؛ اما در آخرت دو چیز وجود دارد: یکی عذاب شدید است و دیگری مغفرت و رضوان الهی. در این قسمت از آیه «مغفرت» قبل از «رضوان» آمده، برای اینکه کسی که می خواهد به رضوان خدا درآید، باید قبلاً به وسیله مغفرت خدا شستشو و تطهیر شده باشد. و نیز در این جمله مغفرت را توصیف کرد به اینکه از ناحیه خداست، ولی عذاب را چنین توصیفی نکرد، تا به قول بعضی ها اشاره کرده باشد به اینکه مطلوب اصلی و آن غرضی که خلقت به خاطر آن بوده مغفرت است نه عذاب، و این خود انسان است که باعث عذاب می شود، و با خروجش از زی بندگی و عبودیت آن را پدید می آورد. [۶۶]

نقش دنیا این وسط چیست؟ و نیست حیات دنیا مگر کالای فریب!

یعنی حیات دنیا می خواهد شما را فریب دهد که به جای «مغفرت و رضوان»، «عذاب شدید» را انتخاب کنید. اما شما فریب نخورید: سبقت بگیرید به سمت مغفرت پروردگارتان و بهشتی که عرض آن به اندازه عرض آسمانها و زمین است. آماده شده است برای کسانی که ایمان آوردند به خدا و فرستادگانش.

یعنی دل به دنیا ندهید. روایت زیبایی از پیامبر اکرم (ص) در این باره داریم که می فرماید: دنیا مثل آب است و انسان مثل کشتی. اگر آب نباشد کشتی حرکت نمی کند، ولی آب تا کی به نفع کشتی است؟ تا وقتی که زیر آن است. اما اگر این کشتی

سوراخ شد و آب وارد آن شد موجب غرق شدن آن می شود. دنیا اگر نبود انسان نمی توانست به سمت خدا برود اما به شرط اینکه زیر پایش باشد و سبب رسیدنش به خدا شود وگرنه اگر به درون دلش یا بالای سرش نفوذ کند او را نابود خواهد کرد. [۶۷] این فضل خداست که به هر کس می خواهد می دهد و خدا دارای فضل بزرگ است. فضل خدا به کسی داده می شود که گول دنیا را نخورد و بیاید به سمت «مغفرت و رضوان» حرکت بکند نه «عذاب شدید»؛ همان کسانی که دل به دنیا نبندند و قبول داشته باشند که دنیا فریبای فانی است و چشم انسان را پر می کند اما به کام مرگ می کشاند. دنیا می رود و آن چیزی که می ماند آخرت است. تا اینجا فصل سوم در دو طبقه مفهومی و مصداقی مؤمنین را دعوت به آمدن در مسیر انفاق کرد.

فاز دوم: سلب بخل

لایه اول: ایجاد بینش

اما حرف آخر این فصل این است که بخل نورزید! اگر کسی این آیات را بفهمد دیگر هرگز بخل نمی ورزد چون می فهمد که بخل ورزیدن بی نتیجه است. می فرماید: هیچ مصیبتی در زمین و نه در جانهای شما اصابت نمی کند مگر آنکه در کتابی است که نوشته ایم و تصمیم خدا بر آن اخذ شده است. علامه می فرماید: مراد از مصیبتی که در زمین و از ناحیه آن به انسانها می رسد، قحطی و آفت میوه ها و زلزله های ویرانگر و امثال آن است، و مراد از مصیبتی که به جان آدمی روی می آورد، بیماری و جراحت و شکستن استخوان و مردن و کشته شدن و امثال آن است. [۶۸] این قطعا بر خدا آسان است. همان خدایی که در فصل اول سوره به شما معرفی شد.

چرا این حرف را می زند؟ چون: بر آنچه از دست می دهید تاسف نخورید و نسبت به آنچه که به شما داده شده است شادمان نشوید! علامه می فرماید: معنای این آیه این است که: اینکه ما به شما خبر می دهیم که حوادث را قبل از اینکه حادث شود نوشته ایم، برای این خبر می دهیم که از این به بعد دیگر به خاطر نعمتی که از دستتان می رود اندوه مخورید، و به خاطر نعمتی که خدا به شما می دهد خوشحالی نکنید، برای اینکه انسان اگر یقین کند که آنچه فوت شده باید می شد، و ممکن نبود که فوت نشود، و آنچه عایدش گشت باید می شد و ممکن نبود که نشود، ودیعه ای است که خدا به او سپرده چنین کسی نه در هنگام فوت نعمت خیلی غصه می خورد، و نه در هنگام فرج و آمدن نعمت، (مثل کارمندی می ماند که سر برج حقوقی دارد و بدهی هایی هم باید بپردازد نه از گرفتن حقوق شادمان می شود و نه از دادن بدهی غمناک می گردد). خدا دوست ندارد انسانهای خیال زده فخر فروش را.

ایجاد انگیزه در راستای بخل نورزیدن:

انسانهای خیال زده فخر فروش چه کسانی هستند؟ کسانی که بخل می ورزند و دیگران را نیز به بخل امر می کنند! و این نهایت بخل است که به دیگران هم سرایت می کند.

و حالا یک سوال و اینکه اصلا چرا انسان بخل می ورزد و معنی بخل چیست؟ بخل ورزیدن یعنی جلوگیری کردن از اصابت مصیبت. یعنی من جان و مال را به خدا نمی دهم، که برای خودم بماند و کسی هم از من نمی گیرد! در صورتی که این توهم و خیالی بیش نیست! تو خیال می کنی که اگر جان و مال را خودت ندهی از تو نمی گیریم. همه را از قبل نوشته ایم، فقط به تو فرصت داده ایم که خودت آنها را بدهی و به فضل و کمال برسی. و هر کس در برابر این دستور پشت کرد بداند که قطعا خدا بی نیاز و ستوده است و هیچ نیازی به انفاق کردن شما ندارد.

جمع بندی:

این فصل در دو فاز عمل کرد: یکی اثباتی و دیگری سلبی. اثبات انفاق و سلب بخل. فاز اول دعوت به آمدن در زمره مصدّقین و مصدقات بود و فاز دوم نهی از ورود به زمره بخیلان.

فاز اول خودش در دو لایه عمل کرد: لایه اول مفهومی لایه دوم مصداقی؛ و باز در هر لایه دارای دو قسمت انگیزشی و بینشی بود.

لایه اول: انگیزه: خشوع دل، بینش: حیات پس از مرگ.

لایه دوم: انگیزه: مصدق شدن، بینش: پوچی حیات دنیا.

در فاز دوم نیز دو لایه بینش و انگیزش داشت. بینش: نوشته شدن مصیبت ها از قبل، انگیزش: دعوت به عدم بخل و اصلاح انگیزه.

در مجموع این فصل به دنبال این است که:

فراخوان نسبت به خشوع دل نسبت به یاد خدا و دعوت قرآنی رسول خدا صلی الله علیه و آله به همراه کردن ایمان و انفاق بدهد.

به این صورت که بفرماید: ای مؤمنان! در میان مردان و زنان صدقه دهنده باشید. همانان که صدق ایمانشان به خدا و رسول را با انفاق ثابت کرده اند و در جرگه خیال زدگان فخر فروش بخیل و امرکننده به بخل نباشید.

فصل چهارم: دعوت به یاری خدا در جهت قیام به قسط (آیات ۲۵ - ۲۹)

از ظاهر آیات این فصل استفاده می شود که فضای نزول آیات این است که پیامبر اکرم (ص) مردم را به یاری خدا و رسولانش در جهت قیام به قسط دعوت می کند ولی ایشان در اجابت دعوت آن حضرت سستی می کنند و در معرض نافرمانی و فسق هستند.

اگر این گونه نبودند جا نداشت که بفرماید: رسولان قبلی هم مردم را دعوت به برپایی قسط کردند اما آنها نافرمان بودند. حرکت هدایتی آیات برای از بین بردن این فضا به این صورت است:

هدف از ارسال پیامبران الهی:

می فرماید: ما رسولان را یکی پس از دیگری به همراه دلایل روشن فرستادیم و همراه آنان کتاب و میزان نازل کردیم. «میزان» همان حیثیتی از «کتاب» است که بر پایه آن قسط و عدل برپا می شود. یعنی کتاب خودش مایه برپایی قسط هم هست. به این ترتیب پیامبران با سه وسیله مجهز بودند: دلایل روشن، کتب آسمانی، و معیار سنجش حق از باطل و خوب از بد، و مانعی ندارد که قرآن مجید هم «بینه» (معجزه) باشد، و هم کتاب آسمانی، و هم بیان کننده احکام و قوانین، یعنی سه بعد در یک محتوی. [۶۹]

هدف ما از ارسال پیامبران این بود که مردم قسط را برپا کنند، اما برای رسیدن به این هدف فقط انزال «کتاب» و «میزان» کافی نبود: و آهن را فرو فرستادیم که در آن شدت و حدت زیادی وجود دارد و منافعی برای مردم در آن است. با توجه به دو قرینه «فیه بَأْسٌ شَدِيدٌ» و اینکه بعداً می فرماید: «مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلُهُ» معلوم می شود که مراد از «حدید» همان جهاد و جنگ است. یعنی ما آهن را فرستادیم که به وسیله آن شرّ ظالمین که نمی خواهند دولت قسط برپا شود دفع شود. برپایی قسط و عدل جز با اینکه مردم جانانشان را بذل کنند اتفاق نمی افتد. ما آهن را فرستادیم که معلوم شود چه کسانی برای برپایی دولت قسط از جان و مال خود می گذرند. در فصل دوم هم فرمود: «... مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلَ» و به همین دلیل است که در کل سوره منظور از انفاق، فقط دادن مال نیست بلکه بذل مال و جان است.

تا خدا بداند که چه کسانی او را و رسولانش را یاری می کنند به غیب. «لِيَعْلَمَ» علم فعلی است نه ذاتی. [۷۰] یعنی تا شما خدا را یاری نکنید موضوعی برای دانستن یا ندانستن وجود ندارد. تا وقتی که یاری نکردید معلوم نمی شود که یار هستید. آنهایی که این کلمه را جور دیگری معنا می کنند بیهوده خود را به زحمت انداخته اند. دلیلی وجود ندارد که مثلاً گفته شود خدا

خودش می داند می خواهد شما بدانید! «بِالْغَيْبِ» یعنی یک وقتی شما کسی را یاری می کنید که با چشم او را می بینید ولی یاری کردن خدا و رسول از جنس نادیدنی ها و غیب است. حتی رسول را فقط حیثیت انسان بودنش را می بینید و اینکه الان این انسان رسول خداست باز از جنس غیبی است. یعنی افرادی که خدا و رسول را در حالی که نمی بینند با تکیه بر ایمانشان یاری می کنند. [۷۱] در حالی که قطعا خدا قوی و شکست ناپذیر است و به یاری شما نیازی ندارد. علامه می فرماید: ختم کردن آیه با این جمله گویا اشاره باشد به اینکه دستور خدای تعالی به جهاد برای همین بوده که امثال کنندگان را از دیگران جدا کند، نه اینکه خدای تعالی احتیاجی به نصرت ناصری داشته باشد، چون خدا قوی‌ای است که به هیچ وجه ضعف در او راه ندارد، و عزیزی است که ذلت به سویی راه نمی‌یابد. [۷۲]

این آیه اجمال بحث این فصل را بیان کرد: ارسال رسل به همراه کتاب و میزان و حدید به هدف برپایی دولت قسط.

تفصیل مطلب قبل:

در ادامه آیات، این امر را در طول تاریخ بررسی می نمایم:

و قطعا فرستادیم نوح و ابراهیم را و در ذریه ایشان نبوت و کتاب را قرار دادیم پس عده ای از آنها هدایت شدند ولی بسیاری از آنها فاسق بودند. با توجه به سیاق یعنی پیامبرانشان را در مسیر برپایی دولت قسط یاری نکردند؛ و الان با توجه به مطلبی که در فصل سوم آمد، می توانیم بگوییم چرا یاری نکردند؟ چون خشوع دل نداشتند و آیات خدا در ایشان اثر نکرد و در نتیجه آن «آمد» به طول انجامید و قساوت دل گرفتند و فاسق شدند و دیگر یاری نکردند. بیشتر آنها در این امتحان الهی شکست خوردند.

اما خدای متعالی می فرماید: من از ارسال رسل خسته نشدم، سپس یکی پس از دیگری پیامبران خود را فرستادیم اما فایده ای نداشت تا حضرت عیسی: و عیسی پسر مریم را از پس آنها فرستادیم و دادیم به او انجیل را و قرار دادیم در قلبهای کسانی که از او تبعیت کردند مهربانی و رحمت. یعنی اینها قلبهایشان مثل بقیه سخت نبود و خاشع و قابل نفوذ بود. اما زهد و دنیاگریزی را خودشان ابداع کردند و این را ما بر آنها ننوشتیم مگر برای طلب رضایت خدا. یعنی ما راضی شدیم که آنها بخواهند از طریق زهد و ریاضت به رضایت خدا برسند، اما متاسفانه رعایت نکردند حق آن را و به قول معروف از آن طرف بام افتادند!

برای خدا این مهم بود که آنها دل بسته دنیا نباشند و فارغ از محبت دنیا با بذل جان و مالشان در راه خدا، به یاری پیامبر خدا در راه برپایی قسط و عدل بشتابند، اما آنها گوشه عزلت گزیدند و به زعم خودشان به عبادت خدا پرداختند و دست از یاری ولی خدا برداشتند. چنین قطع تعلق و عبادتی قطعا هرگز مورد قبول خدا نخواهد بود. در کتاب ترجمه تفسیر بیان السعاده فی مقامات العباد ذیل این آیه آمده است که منظور این است با آن رهبانیت به خلیفه‌ی خدا منتهی نشدند [۷۳] و این همان چیزی است که باعث خروج آنها از راه رسیدن به دولت قسط شد. پس به کسانی از آنها که ایمان آوردند اجرشان را دادیم، که متاسفانه در اقلیت بودند و بیشتر آنها نافرمانی کردند.

راهکار به مؤمنان برای تحقق دولت قسط الهی:

متاسفانه این سرفصل امتحانی خدا تا کنون بیشتر، مردودی داده است و هنوز اجابت عمومی نشده است. پس از بیان تاریخچه ارسال رسل و ناکامی مردم در برابر یاری کردن آنها در برپایی دولت قسط، وقت آن است که ما را مورد خطاب قرار دهد: ای کسانی که ایمان آورده اید! تقوای خدا را پیشه کنید و ایمان بیاورید به رسول او، همان رسولی که دعوت کرد شما را که ایمان بیاورید به پروردگارتان ... اگر مجرد اسلام ناشی از بیعت عام و قبول دین برای نجات کافی بود برای اهل کتاب هم قبول دین خودشان کافی می‌شد و فاسق نامیده نمی‌شدند. پس شما ای مؤمنین در صورت دین محمد صلی الله علیه و آله توقف نکنید و به بیعت عام اکتفا نکنید، بلکه در جمیع اوامر و نواهی خدا از او بترسید به رسول خدا صلی الله علیه و آله با ایمان حقیقی ایمان آورید که آن با بیعت خاص حاصل می‌شود. [۷۴] تمام دعوا در عالم سر همین دعوت است. دعوتی که هنوز که هنوز است

در گوش زمان و در کرانه های تمام زمین می پیچد اما لبیک گو ندارد! روح سوره «حدید» در همین است که بیایید ایمان بیاورید به رسولی که شما را می رساند به برپاشدن قسط و عدل در عالم. همان رسولی که منتظر است ببیند در مسیر تشکیل جامعه عدل جهانی چه کسی او را یاری می کند. شما بیایید این تاریخ سیاه را تکرار نکنید. ۱۴۰۰ سال است که پیامبر خدا دارد ما را صدا می کند و ندای «هل من ناصر» سر می دهد ولی هنوز اجابتش نکرده ایم! صبر خدا زیاد است، اگر ۱۴۰۰ سال هم بگذرد برای او تفاوتی نمی کند، این ما هستیم که اگر اجابت نکنیم یکی پس از دیگری مغبون و خسران زده از این دنیا می رویم. چرا که خدا هر آنچه که باید انجام می داد تا مردم دعوتش را اجابت کنند، انجام داده است. آیا بیانی روشن تر از این می تواند وجود داشته باشد که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ» تا «يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ» کفل به معنای حظ و نصیب است. [۷۵] یعنی دو نصیب از رحمت خودش را به شما بدهد. این دو نصیب از رحمت خدا چیست؟ در ادامه توضیح می دهد که: نصیب اول این است که قرار می دهد برای شما نوری که بوسیله آن راه بروید. این همان خط نوری است که از ابتدا تا انتهای سوره کشیده شده است [۷۶] و در سایه ایمان حقیقی یعنی انفاق به دست می آید.

بسیاری از مفسرین از جمله علامه طبرسی و علامه طباطبایی (ره) ذیل این فراز با استفاده از روایات فرموده اند که منظور از نوری که با آن آمد و شد کنید امامی است که به وی اقتدا کنید. [۷۷] صاحب تفسیر انوار درخشان در یک بیان کامل تر گفته است: محتمل است نور که وسیله سیر و سلوک و راهنمای زندگی بشر است امام بحق باشد که آثار و نورانیت ظاهری او دعوت به پیروی از برنامه مکتب قرآن و سنت رسول صلی الله علیه و آله است. [۷۸] این مساله مؤید همان افقی است که سوره مبارک «حدید» ترسیم نموده و به دنبال تحقق یافتن آن است. از ابتدای سوره تا اینجا در یک سیر هدایتی مخاطب را به داشتن ایمان حقیقی با عمل کردن به آن یعنی انفاق همراه کرد تا راه رسیدن به امام و برپایی دولت قسط را برایش مشخص سازد. اگر مومنان خود را در این مسیر قرار دهند از ظلمات و تاریکی ها که در نتیجه عدم حضور امام و عمل نکردن به قرآن است خارج شده و به سمت نور که همان ولایت الله است هدایت می شوند؛ آن وقت است که می توانند در پرتو نوری که از یاری ولی خدا کسب نموده اند مسیر درست بندگی را طی نموده و به حقیقت ایمان دست یابند.

اما بهره دوم از رحمت خدا که در سایه ایمان حقیقی نصیب مومنان می گردد، غفران الهی است: و شما را مورد مغفرت قرار دهد که خدا بسیار آمرزنده و مهربان است. [۷۹] آیه آخر خیلی مهم ولی در عین حال دردمندانه است: تا اهل کتاب گمان نکنند که مسلمانان، راهی به فضل خدا ندارند [۸۰] بیایید دعوت رسول خدا را اجابت کنید تا اهل کتاب نپندارند و به این نتیجه نرسند که دیدید مشکل از ما نبود! دیدید مؤمنان هم دستشان به چیزی از فضل خدا نرسید؟ [۸۱]

فضل خدا چیست؟ در فصل قبل بیان فرمود که فضل خدا یعنی اینکه دل از دنیا ببرید و به سوی مغفرت و رضوان بشتابید «ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء» این آیه می فرماید: بیایید به خدا ایمان بیاورید که اهل کتاب نتوانند بگویند دیدید اینها هم به فضل خدا نرسیدند؟ آنها به شدت منتظرند که شما هم مثل آنها شوید «ما یودّ الذین کفروا من اهل الکتاب لو ینزل علیکم من خیر من ربکم والله...» (سوره بقره/۱۰۵) خودشان دعوت رسول را اجابت نکردند و نمی خواهند که شما هم اجابت کنید. بیایید آنها را در رسیدن به این خواسته شان ناکام بگذارید و دهانشان را ببندید. بیایید ایمان بیاورید تا اهل کتاب تکلیف یک میلیارد مسلمان را مشخص نکنند و آقا بالاسر جوانهای مسلمان نباشند. بیایید دعوت رسول را اجابت کنید که چکمه پوشان آمریکایی نوامیستان را هتک حرمت نکنند. فضل به دست خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است.

چرا مردم بیدار نمی شوند و در خط رسل قرار نمی گیرند؟ آیا ۱۴۰۰ سال خسران کافی نیست؟ دلایل این است که آلوده به دنیا هستند و قرار گرفتن در خط رسل، بذل مال و جان می خواهد.

سالها پیش یکی از سلاله پاک رسولان الهی در گوش زمان فریاد زد: «هل من ناصر ینصرنی؟» اما خودش ماند و اندک مردانی از اولیاء خدا که همگی به خاک و خون کشیده شدند. هنوز این ندا در عالم طنین انداز است و تمام نشده است. لبیک گویانی می خواهد که قطع تعلق نمایند و جان و مالشان را در طبق اخلاص نهاده و به خالق خویش تقدیم نمایند.

جمع بندی:

روح سوره «حدید» در این فصل متبلور است و می خواهد نگاه جهانی به مخاطب بدهد. بدین صورت که این فصل آمده است تا مؤمنان را به اجابت دعوت الهی، برای یاری خدا و رسولانش در جهت قیام به قسط دعوت نماید. ای مؤمنان! شما مانند اقوام گذشته نباشید که از دعوت رسولانشان سرپیچی کردند و خدا و فرستادگانش را در جهت برپایی دولت قسط یاری نرساندند. اجابت کنید و ایمان بیاورید و دهان اهل کتاب را در شماتت اهل ایمان در ناکامی برای رسیدن به فضل خدا ببندید.

جمع بندی و نتیجه گیری

سوره «حدید» سوره ای است که ما را در مسیری به سمت برپایی دولت قسط قرار می دهد. شروع این مسیر با تسبیح و توحید است و انتهایش با قسط و عدل. متن این مسیر ایمان و انفاق و گذشتن از مال و جان در راه خدا است. اگر این محقق شد که به مقصد خواهد رسید اما اگر نشد این مسیر بن بست می شود و هرگز به انتها نمی رسد. اگر آیات توحیدی در طلوعه این سوره آمده است به این دلیل است که سوره «حدید» آن راهبرد بی بدیلی است که انسان و انسانیت را از ظلم و ظلمت ها نجات می دهد.

گاه گذشتن از مال و جان در راه خداست و پیامبر (ص) مردم را به یاری خدا و رسولانش در جهت قیام به قسط دعوت می کند. او مردم را به انفاق و گذشتن از مال و جان در راه خدا فرا می خواند.

مخاطبان حضرتش خود را مؤمن می دانند اما دلپایشان سخت، و دعوت به ایمان و انفاق، در آن بی اثر یا کم اثر است. از این رو در اجابت دعوت آن حضرت (ص) سستی می کنند و در معرض فسق و نافرمانی هستند. برخی بخل می ورزند و دیگران را نیز به بخل دعوت می کنند. خدا در صدد دعوت مؤمنان، به ایمان حقیقی و گذشتن از مال و جان در یاری خدا و رسولان است و این مقتضی پشتوانه ای غنی از تسبیح و توحید می باشد که توهم نیازمندی خدا در مخاطبان بوجود نیاید و مطمئن شوند که خود به این اجابت نیازمندند.

در چنین فضایی لازم است تا با نزول این سوره مبارک در جهت اجابت دعوت رسول، معرفت افزایی و بینش دهی صورت پذیرد. لذا این سوره با این راهبرد هدایتی نجات دهنده وارد میدان شده و مردم را به حقیقت ایمان دعوت می نماید. حقیقت ایمان که همان اجابت دعوت رسول خدا (ص) و گذشتن از مال و جان در راه خداست.

ای مؤمنان! حقیقت ایمان، چیزی جز گذشتن از مال و جان در راه خدا نیست؛ پس به خدا ایمان آورید و انفاق کنید. نسبت به یاد خدا و دعوت قرآنی رسول خدا (ص) خاشع باشید و صدق ایمانتان را با انفاق اثبات کنید و بخل نورزید و دیگران را به بخل دعوت نکنید.

بدانید که این تنها راه تحقق آرمان بلند برپایی قسط در زمین است. آرمانی که بسیاری از گذشتگان، انبیای خود را به سوی آن یاری نکردند و اینک نوبت شماست.

امید که بتوانیم با استفاده از هدایت این سوره در نوبت خودمان با انفاق مال و جان، بندهای حب دنیا را از دست و پیمان باز کنیم و از ظلمات به سوی نور پرواز کرده و به یاری ولی خدا بشتابیم و برپایی دولت قسط در زمین را که آرمان الهی از ارسال هزاران رسول است تحقق بخشیم.

«اللهم اجعلنا من خیر انصاره و اعوانه و المستشهدین بین یدیہ بالقرآن»

تشکر و قدردانی

با تشکر فراوان از سرکار خانم دکتر مریم اسماعیلی که به عنوان استاد راهنما، با حمایت های معنوی و علمی در به ثمر رسیدن این کار نقش به سزایی داشته اند.

مراجع

قرآن کریم

- [۱] مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۱ ه. ش، ج ۲۳، ص ۲۹۲
- [۲] ر.ک: طباطبایی، محمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، مترجم: موسوی، محمد باقر، ناشر: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ ه. ش، ج ۱۹، ص ۲۵۱
- [۳] همان، ج ۱۹، ص ۲۵۱
- [۴] راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *مفردات الفاظ قرآن*، مترجم: غلامرضا خسروی حسینی، ناشر: مرتضوی، تهران، ۱۳۸۸ ه. ش، ج ۱، ص ۳۳۳
- [۵] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۵۲
- [۶] اشکوری، محمد بن علی، *تفسیر شریف لاهیجی*، ناشر: دفتر نشر داد، مکان چاپ: ایران - تهران، سال چاپ: ۱۳۷۳ ه. ش، ج ۴، ص ۳۷۷
- [۷] ر.ک: طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، مکان چاپ: لبنان - بیروت، سال چاپ: ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۱۹، ص ۱۴۵
- [۸] شیرعلی نیا، ابراهیم، *مفاهیم ماهوی در نگاه علامه طباطبائی*، نشریه معرفت، ج ۱۲۸، ص ۷
- [۹] ر.ک: *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۸، ص ۱۸۷
- [۱۰] ر.ک: خسروانی، علیرضا، *تفسیر خسروی*، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۹۰ ه. ق، ج ۸، ص ۱۸۹
- [۱۱] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۵۷
- [۱۲] *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۰۹
- [۱۳] ر.ک: همان، ج ۲۳، ص ۳۱۰
- [۱۴] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۵۸
- [۱۵] کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، دار الحدیث، قم، ق ۱۴۲۹، ج ۵، ص ۲۳۱
- [۱۶] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۶۵
- [۱۷] ر.ک: طبرسی، فضل بن حسن، مترجم: نوری همدانی، حسین، *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ناشر: فراهانی، تهران، ج ۲۴، ص ۲۰۷
- [۱۸] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۶۵
- [۱۹] *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۱۵
- [۲۰] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۶۶
- [۲۱] *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۱۵
- [۲۲] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۶۷
- [۲۳] طبرسی، فضل بن حسن، مترجم: عبدالحمیدی، علی، *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۵ ه. ش، ج ۶، ص ۲۳۵
- [۲۴] ر.ک: *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۶۷
- [۲۵] همان، ج ۱۹، ص ۲۶۸

- [۲۶] سلطان علی شاه، سلطان محمد بن حیدر، *تفسیر بیان السعاده فی مقامات العبادة*، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، لبنان- بیروت، ۱۴۰۸ هـ. ق، ۱۳، ص ۵۶۵
- [۲۷] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۱۹
- [۲۸] ر.ک: ترجمه تفسیر مجمع البیان، ج ۲۴، ص ۲۰۸
- [۲۹] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۶۹
- [۳۰] دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷، ماده فتح
- [۳۱] *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۲۰
- [۳۲] همان، ج ۲۳، ص ۳۲۱
- [۳۳] *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۲۴، ص ۲۱۸
- [۳۴] *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، ج ۶، ص ۲۳۸
- [۳۵] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۲۷
- [۳۶] ر.ک: *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۲۴، ص ۲۱۸
- [۳۷] صافی، محمود، *الجدول فی اعراب القرآن و صرفه و بیانہ*، دار الرشید، سوریه- دمشق، ۱۴۱۸ هـ. ق، ج ۲۷، ص ۱۴۴
- [۳۸] *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، ج ۶، ص ۲۳۹
- [۳۹] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۷۴
- [۴۰] همان، ج ۱۹، ص ۲۷۶
- [۴۱] همان، ج ۱۹، ص: ۲۷۶
- [۴۲] ر.ک: *ترجمه تفسیر جوامع الجامع*، ج ۶، ص ۲۴۰
- [۴۳] ر.ک: *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۳۳
- [۴۴] ر.ک: *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۲۴، ص: ۲۲۱
- [۴۵] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۷۸
- [۴۶] ر.ک: *قرآن کریم*، آیات ۱۱-۱۴ سوره مبارک معارج
- [۴۷] ر.ک: *ترجمه تفسیر مجمع البیان*، ج ۲۴، ص: ۲۲۱
- [۴۸] شریف الرضی، محمد بن حسین، *نهج البلاغه*، محقق / مصحح: صالح، صبحی، هجرت، قم، ۱۴۱۴ ق، ص ۴۹۴
- [۴۹] *اصول کافی*، ج ۳، ص ۳۶۱
- [۵۰] ر.ک: *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۸۳
- [۵۱] *مفردات راعب*، ماده أمد
- [۵۲] ر.ک: رضایی اصفهانی، محمدعلی، *تفسیر قرآن مهر*، پژوهشهای تفسیر و علوم قرآن، قم، ۱۳۸۷ هـ. ش، ج ۲۰، ص ۲۱۸
- [۵۳] ر.ک: *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص ۳۴۱
- [۵۴] ر.ک: مغنیه، محمدجواد، *ترجمه تفسیر کاشف*، مترجم: دانش، موسی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ هـ. ش، ج ۷، ص ۴۱۶
- [۵۵] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۸۴
- [۵۶] مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق، ج ۷۲، ص ۳۵۳
- [۵۷] ابن بابویه، محمد بن علی، مترجم: کمره ای، محمد باقر، *کمال الدین*، ناشر: اسلامی، تهران، ج ۲، ص ۶۶۸
- [۵۸] *ترجمه تفسیر المیزان*، ج ۱۹، ص ۲۸۵
- [۵۹] *تفسیر نمونه*، ج ۲۳، ص: ۳۴۹

- [۶۰] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۶
- [۶۱] همان، ج ۱۹، ص ۲۸۶
- [۶۲] ر.ک: فخر رازی، محمد بن عمر، *التفسیر الکبیر*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۲۰ ه. ق، ج ۲۹، ص ۴۶۳
- [۶۳] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۸۹
- [۶۴] همان، ج ۱۹، ص ۲۹۰
- [۶۵] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص: ۳۵۳
- [۶۶] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص: ۲۹۰
- [۶۷] ر.ک: شریف الرضی، محمد بن حسین، *ترجمه و شرح نهج البلاغه*، مترجم: فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، مؤسسه چاپ و نشر تألیفات فیض الإسلام، تهران، خطبه‌ی ۱۸۷، فراز ۲ و ۳
- [۶۸] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۲۹۳
- [۶۹] تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۷۱
- [۷۰] ر.ک: کاشانی، فتح‌الله بن شکرالله، *منهج الصادقین فی إلزام المخالفین*، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ج ۹، ص ۱۸۸
- [۷۱] ر.ک: طیب، عبدالحسین، *اطیب البیان فی تفسیر القرآن*، اسلام، ایران - تهران، ۱۳۶۹ ه. ش، ج ۱۲، ص ۴۴۱
- [۷۲] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۳
- [۷۳] ترجمه تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة، ج ۱۳، ص: ۵۸۹
- [۷۴] همان، ج ۱۳، ص ۵۹۰
- [۷۵] ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۳۰۵
- [۷۶] ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۳۹۶
- [۷۷] *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۹۴، ح ۳
- [۷۸] حسینی همدانی، محمد، *انوار درخشان در تفسیر قرآن*، ناشر: لطفی، تهران، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۱۶، ص ۲۰۶
- [۷۹] ر.ک: ثقفی تهرانی، محمد، *روان جاوید در تفسیر قرآن مجید*، ناشر: برهان، تهران، ۱۳۹۸ ه. ق، ج ۵، ص ۱۵۴
- [۸۰] قرائتی، محسن، *تفسیر نور*، ناشر: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۸ ه. ش، ج ۹، ص ۴۹۴
- [۸۱] ر.ک: قرشی بنابی، علی‌اکبر، *تفسیر احسن الحدیث*، مرکز چاپ و نشر بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۵ ه. ش، ج ۱۱، ص ۴۵